

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۹

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

پس از تقسیم‌بندی حکم ظاهری و بیان اصالة الحل و قاعده فراغ به عنوان دو مثال برای حالات اصالة الحل و دیگری قاعده فراغ، در این درس به اجتماع دو حکم واقعی و ظاهری می‌پردازیم. بیان شد که اجتماع دو حکم در یک واقعه محال است؛ ولی آیا اجتماع دو حکم واقعی و ظاهری ممکن است یا نه؟ این مورد از موارد پیچیده علم اصول می‌باشد که به تفصیل بدان پرداخته می‌شود.

در پایان همچنین جعل حکم شرعی به صورت قضیه حقیقی و قضیه خارجی سخن خواهیم گفت.

اجتماع الحكم الواقعي و الظاهري

و بناءً على ما تقدم يمكن ان يجتمع في واقعة واحدة حكمان، أحدهما واقعي و الآخر ظاهري مثلاً: اذا كان الدعاء عند رؤية الهلال واجباً واقعاً و قامت الامارة على اباحته، فحكم الشارع بحجية الامارة و بان الفعل المذكور مباح في حق من يشك في وجوبه، فقد اجتمع حكمان تكليفيان على واقعة واحدة، أحدهما واقعي و هو الوجوب و الآخر ظاهري و هو الاباحة و مادام أحدهما من سنخ الاحكام الواقعية و الآخر من سنخ الاحكام الظاهرية، فلا محذور في اجتماعها و انما المستحيل ان يجتمع في واقعة واحدة وجوب واقعي و اباحة واقعية.

القضية الحقيقية و القضية الخارجية للاحكام

الحكم الشرعي تارةً يجعل على نحو القضية الخارجية و اخرى يجعل على نحو القضية الحقيقية، و توضيح ذلك: ان المولى المشرع تارةً يشير الى الافراد الموجودين فعلاً من العلماء مثلاً فيقول اكرمهم، و اخرى يفترض وجود العالم و يحكم بوجوب اكرامه و لو لم يكن هناك عالم موجود فعلاً فيقول: اذا وجد عالم فاكرمه. و الحكم في الحالة الاولى مجعول على نحو القضية الخارجية و في الحالة الثانية مجعول على نحو القضية الحقيقية. و ما هو المفترض فيها نطلق عليه اسم الموضوع للقضية الحقيقية، و الفارق النظري بين القضيتين اننا بموجب القضية الحقيقية نستطيع ان نقول: لو ازداد عدد العلماء لوجب اكرامهم جميعاً، لان موضوع هذه القضية العالم المفترض، و اى فرد جديد من العالم يحقق الافتراض المذكور، و لا نستطيع ان نؤكد القول نفسه بلحاظ القضية الخارجية، لان المولى في هذه القضية احصى عدداً معيناً و أمر باكرامهم و ليس في الحقيقة ما يفترض تعميم الحكم لو ازداد العدد.

اجتماع حکم ظاهری و واقعی

در مباحث پیشین بیان گردید که اجتماع دو حکم بر یک واقعه و این که یک فعل هم متعلق حرمت و وجوب و یا استحباب و کراهت باشد، ممکن نیست.

لکن آنچه که سابقاً گفته شد مربوط به تعلق دو حکم واقعی به یک فعل بود. در این درس، سعی در اثبات این است که اجتماع دو حکم ظاهری و واقعی بر یک فعل ممکن است؛ و این به آن سبب است که حکم ظاهری و واقعی از یک سنخ نیستند، بلکه در دو رتبه و در طول همدیگرند لذا ممکن است دعا کردن هنگام دیدن هلال ماه بر مکلف هر چند در واقع واجب باشد، اما به واسطه قیام اماره یا تطبیق اصل عملی در ظاهر برای مکلف مباح باشد. آن وجوب، وجوب واقعی و این اباحه، اباحه ظاهری است و اجتماع این دو به سبب این که از یک سنخ نیستند، مشکلی ندارد.

تطبیق

اجتماع الحکم الواقعی و الظاهری

و بناءً علی ما تقدم يمكن ان يجتمع في واقعة واحدة حکمان^۱، أحدهما واقعی و الآخر ظاهری اجتماع حکم واقعی و ظاهری؛ بنابر آنچه گذشت ممکن است که در یک واقعه دو حکم جمع گردند، یکی واقعی و دیگری ظاهری

مثلاً: اذا كان الدعاء عند رؤية الهلال واجباً واقعاً و قامت الامارة علی اباحتها، فحکم الشارع بحجیة الامارة^۲ بان الفعل المذكور مباح فی حق من يشک فی وجوبه، فقد^۳ اجتمع حکمان تکلیفیان علی واقعة واحدة، أحدهما واقعی و هو الوجوب و الآخر ظاهری و هو الاباحة

مثلاً اگر دعا به هنگام دیدن هلال واجب واقعی باشد و اماره‌ای به اباحه خواندن دعا قائم شد، حکم شارع به حجیت اماره و اینکه فعل مذکور (یعنی اباحه دعا هنگام رویت هلال) در حق کسی که در وجوب این فعل و دعا شک دارد، مباح است. پس به تحقیق دو حکم تکلیفی بر یک واقعه واحد جمع شده‌اند که یکی واقعی که وجوب است و دیگری ظاهری که اباحه است

و مادام احدهما من سنخ الاحکام الواقعية و الآخر من سنخ الاحکام الظاهرية، فلا محذور فی اجتماعها و انما المستحيل ان يجتمع فی واقعة واحدة وجوب واقعی و اباحة واقعية.

و تا زمانی که یکی از آن دو از سنخ احکام واقعی و دیگری از سنخ احکام ظاهری است، مانعی در جمع شدن آن‌ها (در واقعه واحد) نیست و آنچه که محال است این است که در واقعه واحد، وجوب واقعی و اباحه واقعی جمع شوند.

Sco ۱: ۰۷:۱۵

قضیه حقیقیه و قضیه خارجیه

تقسیم سوّمی که برای حکم شرعی بیان شده است، تقسیم آن به قضیه حقیقیه و قضیه خارجیه است. به اصطلاح

^۱ . فاعل «يجتمع» است.

^۲ . و او تفسیریست.

^۳ . جمله «فقد اجتمع حکمان» جواب «اذا كان الدعاء» است.

الف) مجعول به نحو قضیه حقیقه؛

ب) مجعول به نحو قضیه خارجیّه.

معیار در تقسیم مزبور، نوع لحاظ موضوع حکم است. حکم به چگونگی لحاظ موضوع حکم گاهی به نحو قضیه حقیقه و گاهی به نحو قضیه خارجیّه جعل می‌شود. برای روشن شدن این دو قسم به یک مثال بسنده می‌کنیم: اگر فرض شود که مولا می‌خواهد نسبت به علما حکمی را متوجه عبد خود کند، اینجا دو حالت برای این مولا متصور است:

گاهی به علمایی که در حال حاضر در خارج موجودند، توجه کرده، تعداد آن‌ها را می‌شمارد و فرضاً صد عالم را به شمار می‌آورد و صد غذا تهیه می‌کند و به عبد می‌گوید: «اطعم العالم» و یا «اطعم العلماء» (تفاوت این دو در اطلاق و عموم است). در اینجا مولا وجوب اطعام را برای عالم، جعل نموده است، لکن عالمی که او موضوع وجوب اطعام، لحاظ کرده است، علمای موجود در خارجند. بر همین اساس بر عبد لازم است صد عالمی که در خارج موجودند را اکران کند. این حکم به نحو «قضیه خارجیّه» جعل شده است.

و گاهی مولا، عالم را به طبیعتی که دارد مد نظر قرار می‌دهد؛ حتی ممکن است نداند که در خارج عالمی وجود دارد یا واقعاً عالمی در خارج وجود نداشته باشد؛ خطاب به عبد می‌گوید: «اکرم العالم» به هر حال عالم را به طبیعتی که دارد مد نظر گرفته و توجهی به عالم خارج ندارد. اصطلاحاً در چنین احکامی می‌گویند حکم به نحو «قضیه حقیقه» جعل شده است.

پس در حقیقت می‌توانیم دو نوع حکم را تصویر کنیم، گرچه ممکن است که شکل حکم در هر دو حالت یک گونه باشد: الف) حکمی که به نحو قضیه خارجیّه جعل شده است. در این مورد موضوع که مثلاً عالم است با توجه به مصادیق موجود در عالم خارج مد نظر قرار گرفته است.

ب) حکمی که به نحو قضیه طبیعیه جعل شده است. عالم با طبیعتی که دارد صرفاً مورد توجه مولا بوده است و با چشم پوشی از مصادیق موجود آن در خارج مد نظر قرار گرفته است.

تطبیق

القضية الحقيقية و القضية الخارجية للاحكام

الحکم الشرعی تارة يجعل علی نحو القضية الخارجية و اخرى يجعل علی نحو القضية الحقيقية، و توضیح ذلك: ان المولی المشرع تارة یشیر الی الافراد الموجودین فعلاً من العلماء مثلاً فیقول «اکرمهم»،

قضیه حقیقه و قضیه خارجیّه احکام؛ حکم شرعی گاهی به نحو قضیه خارجیّه و گاهی به نحو قضیه حقیقه جعل می‌شود و توضیح مطلب این که: مولایی که قانون‌گذار است گاهی به افراد موجود بالفعل از علما (آن‌هایی که در خارج وجود دارند) اشاره می‌کند، پس می‌گوید: «اکرامشان کن».

و اخرى یفترض وجود العالم و یحکم بوجوب اکرامه و لو لم یکن هناک عالم موجود فعلاً فیقول: اذا وجد عالم فاکرمه.

و گاهی مولا وجود عالم را تصور می‌کند (یعنی عالم را با طبیعتی که دارد مد نظر می‌گیرد) و حکم به وجوب اکرام وی می‌کند، اگر چه اساساً عالمی وجود نداشته باشد (چون وجود عالم را فرض نموده است اینجاست که می‌شود حکم را در قالب یک قضیه شرطیه ریخت). پس می‌گوید: «اگر عالمی یافت شد اکرامش کن».

و الحكم في الحالة الاولى مجعول على نحو القضية الخارجية. و في الحالة الثانية مجعول على نحو القضية الحقيقية. و ما هو المفترض فيها نطلق عليه اسم الموضوع للقضية الحقيقية.

حکم در حالت نخست به نحو قضیه خارجیّه جعل شده است و در حالت دوم به نحو قضیه حقیقیّه جعل شده است. آن عالمی که در حالت دوم فرض شده بود بر آن اسم موضوع قضیه حقیقیّه اطلاق می‌شود (عالم در حالت دوم اسمش موضوع قضیه حقیقیّه است).

تذکر

تعبیر «فعالاً» در عبارت «یشیر الی الافراد الموجودین فعلاً من العلماء» ناظر به زمان حال است. یعنی افرادی که در حال حاضر موجودند. اما در احکام مجعول به نحو قضایای خارجیّه لازم نیست که افراد بالفعل وجود داشته باشند. ممکن است مولا افراد موجود در زمان حاضر را لحاظ کند و ممکن است افراد موجود در زمان گذشته یا افراد موجود در آینده را لحاظ کند. در همه این صور حکم به نحو قضیه خارجیّه لحاظ شده است؛ چراکه نظر مولا به افراد موجود در خارج بوده است.

در قضایای خارجیّه آنچه که معیار و ملاک است این است که نظر مولا به افراد موضوع در خارج باشد و فرقی ندارد که این افراد در گذشته موجود بوده اند یا در حال حاضر موجودند و یا در آینده به وجود می‌آیند.

نکته

در منطق خواننده‌ایم که قضایا بر سه قسمند: حقیقیه، خارجیّه، ذهنیه. دو تفاوت بین آنچه که در منطق مطرح شده است با آنچه در اصول است، وجود دارد:

الف) مقسم در منطق، قضیه است؛ یعنی قضیه موجه کلیه بر سه قسم حقیقیه، خارجیّه و ذهنیه است. اما مقسم در علم اصول که پیرامون حکم شرعی بحث می‌کند و از عناصر مشترک در حکم شرعی سخن می‌گوید، حکم شرعی است.

ب) در منطق از قضایای ذهنیه سخن به میان آمده است، در حالی که در اصول اساساً اشاره‌ای به قضیه ذهنیه نشده است. علت آن است که قضایای ذهنیه قضایایی هستند که جایگاه موضوع آن صرفاً ذهن است و تنها در ذهن جای دارند، مثل

«الکلی ینطبق علی اکثرین». اما از آنجا که اهتمام علم اصول به حکم شرعی است و موضوع حکم شرعی مولوی که به قصد تحریک مکلف انشاء شده است، نمی‌تواند ذهنی باشد، هیچ اشاره‌ای به احکام مجعول به نحو قضایای ذهنیه نمی‌

توان کرد.

SCO ۲: ۲۴:۲۵

تفاوت قضیه حقیقیه و خارجیّه

قضایای حقیقیه و خارجییه از لحاظ نظری تفاوتی با هم دارند. در قضایای حقیقیه می‌شود این گونه فرض کرد که هر تعداد از علما زیاد شوند، تعداد حکم هم افزایش خواهد یافت. اگر فرض بگیریم که مولا به نحو قضیه حقیقیه بفرماید: «اکرم العالم» و در خارج صد عالم وجود داشته باشد، صد وجوب اکرام بر عهده مکلف خواهد بود. هر چه تعداد عالمان بیشتر شود و به این صد عالم، افزوده شود، تعداد احکام بیشتر خواهد شد. علت آن است که موضوع احکامی که به نحو قضیه حقیقیه جعل شده‌اند، طبیعت عالم است و طبیعت عالم به صرف تحقق هر فرد از افراد آن تحقق پیدا می‌کند. لذا هر فردی از افراد عالم تحقق یابد، طبیعت عالم تحقق یافته است و موضوع وجوب اکرام پدیدار شده است.

بر همین اساس به تعداد عالمانی که به وجود خواهند آمد اکرام بر عهده مکلف واجب خواهد شد؛ اما نمی‌شود همین سخن را راجع به احکام مجعول به نحو قضایای خارجییه بیان داشت؛ چون در قضایای خارجییه نظر مولا در جعل به افراد موجود در خارج است. مثلاً دیده است که افراد موجود در خارج صد نفرند و امر به اطعام آنها کرده است، به همین میزان هم اطعام تهیه دیده است. اگر تعداد علما بیشتر شود وجوب دیگری بر عهده مکلف نمی‌آید. از حیث نظری افزایش تعداد موضوع تنها در قضایای حقیقی منجر به افزایش تعداد حکم می‌شود؛ ولی عین این مطلب در قضایای خارجییه مصداق نمی‌یابد.

تطبیق

و الفارق النظری بین التزیتین اننا بموجب القضية الحقیقیة نستطيع ان نقول: «لو ازداد عدد العلماء لوجب اکرامهم جميعاً»، لان موضوع هذه القضية العالم المفترض، و ای فرد جدید من العالم یحقق الافتراض المذكور، تفاوت نظری بین دو قضیه حقیقی و خارجی این است که ما بر اساس قضیه حقیقیه می‌توانیم این گونه بگوییم که: «اگر تعداد علما افزایش پیدا کند اکرام همه آنها واجب است». زیرا موضوع این قضیه عالم مفترض الوجود است و هر فرد جدیدی از عالم، فردی از این فرض محسوب می‌شود.

و لا نستطيع ان نؤكد القول نفسه بلحاظ القضية الخارجية

و نمی‌توانیم تأکید و تصدیق کنیم آن قول را (قولی که در بالا گفته شد که اگر تعداد علما افزایش پیدا کند، اکرام همه آنها واجب است) به لحاظ قضیه خارجییه (آن قول را نمی‌توان اینجا هم مطرح کرد)؛

، لان المولى فى هذه القضية احصى عدداً معيناً و أمر باكرامهم و ليس فى الحقيقة ما يفترض تعميم الحكم لو ازداد العدد.

چراکه مولا در این قضیه (خارجیه) تعداد معینی را شمرده است و امر به اکرام ایشان کرده است و در قضیه مفترض، تعمیم حکم در صورت افزایش عدد، نیست. (اگر عدد افزایش پیدا کند، حکم تعمیم پیدا نمی‌کند).

Sco ۳: ۳۱:۴۳

چکیده

۱. اگر یکی از احکام واقعی و دیگری ظاهری باشند، اجتماع حکم ظاهری و واقعی بر یک فعل ممکن می‌باشد.

۲. حکم شرعی به دو نوع جعل می‌شود:

الف) به نحو قضیه حقیقه

ب) به نحو قضیه خارجی

۳. در منطق قضایا بر سه قسم هستند:

- حقیقه؛

- خارجی؛

- ذهنیه.

ولی در اصول، اشاره‌ای به قضیه ذهنیه نشده است؛ چرا که موطن آن ذهن است.

۴. در قضایای حقیقه معیار و ملاک، طبیعت افراد است و در قضایای خارجی نظر مولا به افراد موضوع در خارج است.